

غیر قابل چاپ

به رغم عدم گرایش سیدمهدی شجاعی، به جریانها و نحله های ادبی مدرن چون پساساختارگرایی، ساخت شکنی و پسامدرنیسم، ساختار روایی مجموعه داستان **غیر قابل چاپ*** به نوعی بدیع و تازه به نظر می رسد. نویسنده بر آن بوده تا تلفیقی میان ساختار داستانهای امروزی و حکایات عارفانه و افسانه های کهن برقرار سازد. این شگرد در داستانهای ابتدایی این مجموعه بیشتر به چشم می خورد و در سه داستان سیاسی آخر محور می گردد. او به یاری این شیوه در صدد است تا تصاویری کوتاه از برخی مناسبات حاکم بر جامعه پر آشوب زمانه، گمراهیها، معضلات اجتماعی و مصائب ناخوشایند درباره زنان و مردان ارائه دهد. این در حالی است که شجاعی تنها روایتگر صحنه هاست و عنایتی به طرح مبانی و آراء کلامی، عرفانی، روان شناختی و فلسفی ندارد و لاجرم خواننده در تبیین چرایی های کار و کاویدن ژرفاها تنهایی ماند. اصولاً ایجاد چنین شرایطی، روایت بی طرفانه راوی را می طلبد که تنها به توصیف حقایق بپردازد و هیچ گونه جهت گیری و هدایت مخفیانه ای نداشته باشد، تا مخاطب آزادانه و بر اساس داده ها به نتیجه گیری و شناخت اصولی دست یابد. در حال لازم نویسنده گی آشنایی نسبی با مبانی اولیه رشته های علوم انسانی چون تاریخ، فلسفه، عرفان، روان شناسی است و نویسندگان کم کار که فرصت مناسب برای آشنایی با مضامین فوق رانیافته اند نباید از این حربه برای پوشش دادن به تقیصه های خود سود جویند. آنچه انان که در

مجموعه داستان **غیر قابل چاپ** مشخص نیست که نویسنده به عمد و از سر حکمت به چنین شگردی روی آورده است یا توانمندی لازم جهت طرح مباحث عمیق و تحلیلی را ندارد! به هر صورت، سیدمهدی شجاعی با تلفیق عناصر داستانهای امروزی و کهن دست به آشنایی زدایی زده و عملاً مجموعه داستان کوتاه خود را به لب یک پرتگاه عمیق کشانده است. پذیرش و عدم قبول این مجموعه داستان بستگی تمام به مخاطبان دارد و منتقدان آنچه انان نمی توانند به اعمال نظر بپردازند. در حقیقت سیدمهدی شجاعی با این عمل خواننده را تا حدودی از فضای رئالیستی حاکم بر داستانهای امروزی دور ساخته است. کاری که کمتر نویسنده امروزی شجاعت انجام آن را دارد؛ چرا که خواننده امروزی آنچه انان تمایلی به دنبال کردن حوادث و مضامین کهن ندارد و تقریباً با ساختار و نوع شکل گیری روابط علت و معلولی حاکم بر افسانه های کهن بیگانه است. مخاطب امروزی در جست و جوی مضامین تازه و جدیدی است که با آن درگیر است و نسبت به آن کنجکاو، و بیشتر دوست دارد تا بر اساس روابط علت و معلولی حاکم بر بافت اجتماعی خود به مصاف حوادث داستانی برود. این در حالی است، که برخی خوانندگان در اندیشه طرحهای بسیار مدرن هستند و به هیچ عنوان به داستانهایی از این دست توجه نمی کنند. در مجموعه داستان **غیر قابل چاپ** ورود سازه های افسانه های کهن به ساختار داستان امروزی باعث شده تا خواننده کمی احساس بلا تکلیفی کند و بر سر پذیرش و تأیید



امروز ایران است و به رغم ادعای طنزگونه راوی که می‌گوید حوادث در زمان گذشته رخ داده، تمامی مصائب و معضلات جامعه امروز به تصویر درآمده و مدنظر نویسنده بوده است. سیدمهدی شجاعی، برای ایجاد توازن و ارتباط موضوعی میان گذشته و حال، به شرح یکی از حکایت‌های عارفانه می‌پردازد و درصدد دگرگونی آن بر نمی‌آید، وجود این داستان خاص (چشم در برابر چشم) باعث شده تا خواننده حضور عناصر افسانه‌های کهن را بیشتر احساس کند.

باتوجه به این مقدمات، شجاعی همچون آثار کهن با طرح یک مسئله اسرارآمیز و رازگونه حالت تعلیق بسیار شدیدی ایجاد می‌کند. معمولاً این حالت در بافت داستانهای امروزی کمتر دیده می‌شود، چراکه بیشتر حوادث گزینش شده شباهت بسیار زیادی با زندگی روزمره انسانها دارد و رویدادهای غریب و دور از ذهن کمتر مجال ورود به ساحت داستانی را می‌یابند. حضور این حالت تعلیق بیشتر به جای ایجاد حالت شک و انتظار، تعجب خواننده را برمی‌انگیزد. سیدمهدی شجاعی برای تشدید این وضعیت، از توصیف زمینه چینی داستان سرپا می‌زند و به عمد در طرح اصلی داستانها این نقیصه را به جامی گذارد. پس از آن، براساس قاعده‌ای که در حکایات قدیمی رعایت می‌گردد، نویسنده اجازه نمی‌دهد تا حرکت پیش‌برنده داستان سیر طبیعی خود را طی کند. معمولاً حوادث، سیر طبیعی خود را پس از گذر از مرحله زمینه چینی به شکل صعودی طی می‌کند تا به نقطه اوج

آثار و رد آن دودل بماند. یقیناً اشرف خواننده به نیت نویسنده، می‌تواند در پذیرش داستان مفید واقع گردد و الا با دیدن نوع شکل‌گیری حوادث براساس قالب افسانه‌های کهن احتمال کنار گذاشتن اثر می‌رود. این مسئله حتی بر ایجاد رابطه حسی و چه بسا فراحسی میان خواننده و آثار و بالطبع شخصیت‌های داستانی تأثیرگذار بوده و آن را تحت الشعاع قرار می‌دهد.

ظواهر امر نشان می‌دهد، شجاعی به منظور دست‌یازیدن به اهداف اصلی خود مجبور بوده، طرح داستانهای خود را ساده و عاری از هر نوع پیچیدگی پایه‌ریزی کند تا از آن طریق بتواند عناصر افسانه‌های کهن را به کالبد داستانهایش تزریق کند. از میان سازه‌های داستان امروز، سیدمهدی شجاعی بیشتر به دو عنصر طنز و مضمون توجه داشته است. در غالب داستانهایی که در ابتدای مجموعه آمده، مضامین و موضوعات، مربوط به جامعه

داستانی نزدیک گردد، در صورتی که در اثر فوق چنین روندی به چشم نمی خورد.

شجاعی به جای رعایت این روند، بلافاصله به گره گشایی سریع و کوبنده مبادرت می ورزد و اجازه نمی دهد تا رویدادها و گفت و گوهای داستانی سیر طبیعی خود را حفظ کنند. در این میان، نویسنده برای افزایش شدت راز داستانی و نزدیک سازی مجموعه داستانهای کوتاه به قالب داستانهای قدیمی کمی به سمت و سوی عناصر فراحقیقی نزدیک شده و همین مسئله باعث ایجاد دوگانگی خواننده نسبت به پذیرش داستانها شده است. همچون داستان اول «شبیبه یک هنرپیشه خارجی» که عملکرد شخصیت اصلی داستان چندان مورد پذیرش خواننده امروزی نیست.

سیدمهدی شجاعی برای گشودن راز داستانهای ابتدایی، شخصیتهای دوم و سوم داستان را وادار می کند تا با اصرار فراوان راز مهم داستان را از زبان شخصیت اصلی آن، بیرون بکشند. این اصرار، حجم قابل توجهی از فضای محدود داستان کوتاه را به خود اختصاص می دهد.

«مرد پشت به زن نشست و گفت: تا نفهمم که پشت این ماجرا چه خبر است، نگاهتان نمی کنم.» (ص ۴۶)

علاوه بر این، در مجموعه داستان غیر قابل چاپ عنصر طنز بسیار چشمگیر است. شاید بتوان بخش اعظم جذابیت داستانها را در استفاده ظریف از این سازه دانست.

این اصل بدیهی است که طنز وسیله ای برای انتقام ورزی و پاک کردن حسابهای گذشته نیست. طنزپرداز حرفه ای همواره بر آن است تا مخاطبان خود را نسبت به برخی مسائل پنهان مانده از نظرها آگاه سازد و بیشتر به جنبه های آگاه سازی و هدایت انسانها بیندیشد.

در تمامی داستانهای این مجموعه از هجو استفاده نشده است. تنها در دو داستان «غیر قابل چاپ» و «همیشه پای یک زن در میان است» طنز به کار گرفته آشکارا مخاطبان خاصی را مورد تهاجم قرار داده است و به وضوح پرده از رمز و رازهای مورد نظر نویسنده بر می دارد. این در حالی است که مستقیم گویی نویسنده در این دو داستان باعث شده تافضای داستانی این دو اثر با سایر آثار این مجموعه تفاوت پیدا کند.

در غالب داستانهای این مجموعه طنز از نوع لفظی است. یکی از شخصیتهای داستانی سخنی می گوید و گاه این شخصیت خود متوجه مقصود و نیت نهفته در کلام خود نیست. در این مرحله، مخاطبان به راحتی و به دور از هر گونه رمزگشایی بی به معنای باطنی نهفته در گفتارها می برند. یقیناً طنزهای لفظی، هر چقدر ظریف تر طرح گردند توانمندی طنزپرداز را به اثبات می رسانند.

افزون بر این، در این مجموعه طنز موقعیتی نیز دیده می شود. حضور شخصیت اصلی داستان اول این مجموعه در چنین شرایطی به تصویر درآمده است. در داستان «همیشه پای یک زن در میان است» نیز چنین طنزی به کار گرفته می شود، آنجا که قاضی به ارشاد زنان می پردازد. در این داستان و داستان «غیر قابل چاپ» نویسنده بیش از آنکه در صدد بازگو کردن معضلات اجتماعی و اداری باشد می خواهد افراد و گروههای خاصی را

مورد تهاجم قرار دهد، چرا که او می توانست به طور علنی نام مشاغل و شخصیتهای خاص را ذکر نکند و تمام هم خود را مصروف طرح مشکل کند.

به همین دلیل نمی توان به طور دقیق مدعی بود که طنزهای به کار گرفته تنها برای ریشه یابی و باز شناخت فساد اجتماعی و اداری بوده و در اینجا نویسنده هدف و غایت خاص دیگری نداشته است.

معمولاً طنزپردازان حرفه ای که به قصد ضربه زنی و تهاجم از این سلاح استفاده نمی کنند بر آن هستند تا وضعیت ایده آل را در کنار وضعیت نامناسب قرار دهند و با استفاده از عنصر غلو و درشت نمایی به مذمت ناهنجاریها و مفاسد اجتماعی پردازند.

در مجموعه داستان غیر قابل چاپ چنین موضع گیری از سوی نویسنده احساس نمی گردد. برخورد ضعیف شخصیتهای داستانی که در تقابل شخصیتهای خطاکار قرار گرفته اند، این گمان را به ذهن خواننده متبادر می سازد که بیشتر اعمال و کردار شخصیتهای منفی داستان تأیید شده است. این حالت در مجموعه داستانهای اولیه بسیار محسوس است. عدم برخورد شخصیتهای مثبت داستان و عدم درشت نمایی اعمال ناشایست آنها، به نوعی مسائل مطرح شده را کم رنگ نشان می دهد و به خواننده این اطمینان را نمی دهد که نویسنده از سر دلسوزی به طرح مفاسد اجتماعی پرداخته و بانگاهی دلسوزانه مصائب دوران خود را توصیف کرده و به باد استهزاء گرفته است.

در داستان «غیر قابل چاپ» این مسئله کاملاً مشهود است. نویسنده در این داستان به شکل کاملاً مصنوعی شخصیت اصلی داستان را فردی بسیار ساده لوح به تصویر در می آورد. او به هیچ عنوان مقصود افرادی را که به او توصیه می کنند تا نمایشنامه زنی فاسد به چاپ برسد را در نمی یابد. این ماجرا به شکل کاملاً مسخره ای ادامه می یابد و شرایط مناسب را برای بازی با کلمات به نویسنده می دهد. با پذیرش و به چاپ رساندن نمایشنامه کذایی در داستان «غیر قابل چاپ» به شکل نمادین بدی بر خوبی پیروزی می گردد.

یک طنزپرداز حرفه ای در هنگام به کارگیری از سازه طنز می بایست به شخصیت پرداز نیز توجه کند و مراقب باشد تا طنز به کار گرفته لطمات جبران ناپذیری را بر پیکره شخصیتهای داستانی نزند. در برخی از این مجموعه داستانها، شخصیتهای اصلی از حالت رئالیستی خود خارج شده اند و لاجرم به شخصیتهای فراواقعی شبیه گشته اند. بروز چنین حالتی به دلیل استفاده بی رویه از عنصر طنز است. در داستان «شبیبه یک هنرپیشه خارجی» شخصیت اصلی داستان فردی فراواقعی است و اعمال او دور از ذهن خواننده است. در این داستان تنها مضمون «خود فراموشی و از خود بی خود شدن» انسانهایی که شیفته زیبایی و شخصیتهای سینمایی هستند می تواند مدنظر قرار گیرد، چرا که طرح حوادث غیر حقیقی و دور از ذهن برای خواننده امروز نمی تواند از جذابیت و گیرایی برخوردار باشد. در داستان «من به یکی لیلی محتاجم» نیز طنز بی رویه موجب گشته تا شخصیت اصلی داستان به آن شخصیت آرمانی مبدل گردد که همواره در شهر می گشت تا انسانیت را بیابد.

نکته قابل تعمق، ایجاز و مختصرگویی سیدمهدی شجاعی

در بیان حوادث داستانی است. او واژه‌ها را درست و مناسب با ساختار داستان کوتاه در جای خود نشانده است. درست مشابه حکایات عارفانه که غالباً در کمال ایجاز بیان شده‌اند.

سید مهدی شجاعی بیش از آنکه به عناصری چون شخصیت پردازی و حادثه بیندیشد تمام تلاش خود را مصروف بزرگ نمایی درونمایه و یا بهتر بگوییم نیت و اهداف شخصی خود کرده است. در غالب داستانها به وضوح ردیای نویسنده‌ای که در پشت سر راوی ظاهر آینه‌پنهان شده است احساس می‌گردد. به گونه‌ای که بر همگان مبرهن است که این منظر نویسنده است و باورهای شخصی او. نویسنده برای دست یازیدن به هدف خود خواسته و یا ناخواسته به عناصری چون فضا سازی، مکان و شخصیت پردازی توجهی نشان نداده است. بن مایه اصلی غالب داستانها پیرامون مسائل میان زنان و مردان می‌گردد و لا جرم معضلات مطرح شده بیشتر پیرامون نوع روابط غیر مرسوم میان زنان و مردان است.

در اینجا این سؤال به ذهن خواننده متبادر می‌گردد که نویسنده حی و حاضر در بطن داستان، بیشتر مردان را عامل بروز چنین مفاسدی می‌داند یا زنان را؟ در غالب داستانهای این مجموعه زنان فاسد به تصویر درآمده‌اند و معدود زنانی مضمون مانده‌اند. مردان این مجموعه هم افرادی هوس بازند و تنها در چند مورد افراد ساده و بی‌آلایشی هستند.

داستان کوتاه «راه چهارم، تلخ تر از زهر» آشکارا زن را گناهکار نشان می‌دهد، هر چند که برادر شخصیت اصلی داستان نیز گناهکار است و عامل اصلی فساد زن به حساب می‌آید. شخصیت زن داستان «آناهیتای شرقی» نیز فرد گناهکاری است و قصد دارد انسانهای ساده لوح را بفریبد. نویسنده با انتخاب این نام به شکل نمادین قصد دارد تا مسئله‌ای را به خواننده گوشزد کند.

آناهیتا نام یکی از الهه‌های یونانی است و آناهیتای شرقی مصداق الهه شرقی است. شخصیت اصلی داستان همان طور که بیان شد در پی فریب مردان است. نویسنده با انتخاب این نام قصد دارد به مخاطبان خود بفهماند که اسطوره زن شرقی، فریبکار و نیرنگ باز است.

در داستان «چشم در برابر چشم» زن داستان به رغم اینکه فرد پاکی است فاقد هرگونه اختیار و تصمیم گیری است. او برخلاف میل خود و به درخواست همسرش به طلاق رسیده است. می‌دهد تا با دوست همسر خود ازدواج کند. قالب و بافت این داستان به حکایات عارفانه بسیار شبیه است. در این داستان بر رفتار مرشد صحنه گذاشته شده است. عمل او را نوعی ایثار و از خودگذشتگی عارفانه تصویر کرده‌اند، در صورتی که چنین نیست رفتار و کنش مرشد به جای اینکه تحسین مخاطب را برانگیزد باعث می‌گردد تا خواننده به خشم آید و کار او را مذمت کند. مگر اینکه داستان فوق راتنها از منظر نمادینش مورد بررسی قرار داد و حکم کرد که زن نماد تعلقات دنیوی است.

در داستان «من به یک لیلی محتاجم» نیز از عناصر نمادین برای شخصیت سازی داستانی استفاده شده است. مرد داستان در نقش مجنون نام آشنا ظاهر گشته است و در بستر حوادث بسیار ساده وارد شده و مدعی است که قصد دارد لیلی خود را بیابد. پیش طرح این داستان بسیار تکراری است. این در حالی است که نویسنده

سخن تازه‌ای را مطرح نساخته است. اصولاً رجوع به طرحها و مضامین تکراری و قدیمی بلامانع است، مگر اینکه مسائل از منظری جدید مورد ارزیابی قرار گیرد.

با کنار هم قرار دادن شخصیتهای داستانی و طرح حوادث مختلف مشخص می‌گردد که سید مهدی شجاعی تمامی داستانهای فوق را در راستای یک هدف مشخص و مشترک خلق کرده و همچون برخی نویسندگان عمل نکرده است که داستانهای که در گذر زمان به چاپ رسانده در یک مجموعه کنار هم قرار دهد.

با این حال می‌بینیم که در برخی داستانها چون «من به یک لیلی محتاجم» و «چشم در برابر چشم» رگه‌های بسیار کم رنگی از سوررئالیسم دیده می‌شود. در این دو داستان شخصیتهای اصلی برخلاف شخصیتهای رئال که آدمهای کوچکی هستند و به تقابل رویدادهای بزرگ می‌روند، برعکس شخصیتهای بزرگ و فراواقعی هستند که به مصاف حوادث بزرگ و غیرواقعی می‌روند.

هر چند که در دنیای امروزی هرگونه انسانی می‌تواند وجود داشته باشد و نمی‌توان منکر این حقیقت بود که گاه افرادی هم از جنس شخصیتهای داستانی در اثر فوق پیدا می‌شود.

جدای از تمامی مسائل مطرح شده، سید مهدی شجاعی به خاطر تأکیدی که بر ارائه آراء و آموزه‌های شخصی خود در داستانها دارد، در پی نظام درونی صحیح و منطقی داستانهای خود نبوده است. وضعیت شخصیت پردازی، حرکات و اعمال اشخاص و گفت و گوها... نشان می‌دهد که ساختار داستانهای این مجموعه آنچنان قوام نیافته است. در حقیقت، در این مجموعه داستان، از نظر ساختاری چیز قابل توجهی به غیر از طنز لفظی دیده نمی‌شود. این در حالی است که سید مهدی شجاعی، سالیان متمادی است که به امر داستان نویسی مشغول است و از او انتظار می‌رفت که در آوردگاه داستان و داستان نویسی پیروز و سر بلند از میدان بیرون می‌آمد.

اگر کل مجموعه داستانهای سید مهدی شجاعی را در سرنوشتی بریزیم و در این میان یادی هم از داستان ماه جبین کنیم، در خواهیم یافت که این مجموعه داستان کوتاه به مراتب ضعیف تر از دیگر آثار اوست. مگر اینکه بخواهیم ماجرای تلفیق عناصر داستانهای کهن و امروز را به میان بکشیم و بخواهیم باری از نقایص عمده ساختاری و ساختمان موضوعی داستانها را پرده پوشی کنیم.

حال باید دید که مجموعه داستان تا چه میزان به افسانه‌ها و حکایات کهن نزدیک است. در میان مجموعه آثار کلاسیک ما چه جایگاهی دارد. چنین آشنایی است که این مجموعه داستان حکم آن مهاجری را دارد که نه به موهبتهای اصلی خود بعلق داؤد و نه به سرزمینی که به آن پا گذاشته است.

چشم در برابر چشم:

* غیر چاپ، سید مهدی شجاعی، انتشارات پستان، چاپ اول، ۱۳۸۲.